میراثهای کهن خود را ارج نهیم

پیرنیا، محمد کریم

چند سال است خبرهای خوش و امیدوارکننده‏ای از اصفهان میرسد که مردم باذوق‏ و هنرمند و هنرشناس این شهر در حفظ میراثهای درخشان فرهنگی بجائی رسیده‏اند که دیگر بیهچوجه نمیگذارند کسی بر دیوار یا طاقنمای مسجد یا مدرسه یا خانه‏ای خراشی کوچک‏ بدهد و حتی در برخی از کویها و برزنهای شهر خانه پدری خود را(که هریک گنجینه گرانبهائی‏ از آثار ذوقی گذشتگان است)می‏آرایند و برای بازدید جهانگردان آماده میکنند.

این هم‏میهنان هوشمند ما بخوبی دریافته‏اند که وجود اینگونه آثار تا چه‏اندازه در زیبائی و نام‏آوری شهر و رونق و رواج کاروکسبشان مؤثر بوده است سراسر چهار باغ و پیرامون‏ مسیر آن نقش جهان را کارگاههای هنری و فروشگاه‏های کاردستی گرفته و آهنگ دلنواز چکشهای‏ هنرمندان که سینه‏های سرد و سخت مس و برنج و سیم را نرم میکند پیوسته در دل صفه و ایوانهای مقرنس می‏پیچد و موسیقی دلپذیری بوجود میآورد کدام رهگذری است که پس از بازدید از عالی‏قاپو یا مدرسه مادرشاه و بازار قیصریه در برابر این نمایشگاههای هنر تاب‏ بیاورد و باره‏ای سیمین گریواری ابره‏ای یا جامی مسین برسم یادبود و ره‏آورد سفر عزیزان خود را فراهم نسازد.

آثار باستانی این پرستشگاهها این کاخها و ستاوندها این دژها و سراها نه تنها گنجینه‏های‏ هنر و افتخار و دفترها و کارنامه‏های پرشکوه نیاکان هستند بلکه هرکدام مانند دیه و کشتزار و پالیزی هستند که از گذشتگان برسم میراث بما رسیده و بر ماست که چون فرزندانی خلف‏ از باروری و بهره‏دهی آنها بهره‏برداری کنیم و همچنانکه نام نیاکان خود را بنام کوچک‏ خود می‏افزائیم و بوابستگی و پیوندی که با ایشان داریم مینازیم یادگارهای گرانبهایشان‏ را هم که بدست ما سپرده‏اند عزیز بداریم.

اصفهان اگرچه نصف جهان است ولی همه ایران نیست.کاشان و تبریز و یزد و شیراز و کرمان و طبس هم تنها شهرهائی نیستند که مصرع دوم این حماسه باشکوه را بسازند در ایران‏ ما در این پهن‏بوم اهورائی بهرجا پا گذاریم به میراثهای گرانبهائی برمیخوریم که نیاکان پاک برای ما نهاده‏اند و بهر ویرانه‏ای روی آوریم گنج شایگانی از گوهرهای گرانبها خواهیم‏ یافت و اگر اصفهانی زودتر از دیگر هم‏میهنان بهشت خود را شناخته است دیری نخواهد کشید که شهروندان و روستائیان سراسر کشور با دیدی هنرورانه بارزش خواسته‏های گرانبهای‏ خود پی برند و ارزانش از دست ندهند.

دیگر کسی این گستاخی را نخواهد یافت که تبریز مردخیز را چون لاشه‏مرداری لخت‏ لخت کند یا کاشان زیباتر از مخمل را چون کفن مردگان از هم بدراند شگفتا،چون پارچه‏ای‏ را برای دوخت نزد درزی هنرمندی می‏برند نخست آنرا اندازه می‏گیرد راه و بیراه آنرا برمی‏پرسد اگر راه‏راه است راه‏های آن را جفت می‏کند و اگر گلدار است گلهای آنرا بهم‏ می‏اندازد و آنگاه چنان آنرا می‏برد و میدوزد که بر اندام پوشنده برازنده باشد.این پارچه‏ هرچه باشد در یک کارگاه و طراز و بدست یک بافنده و هنرمند بافته‏شده در زمانی کوتاه یا دراز ولی در زمانی پیوسته فراهم گشته و اگر در برش آن خطائی رفت باز هم در بازار بزازان‏ بدست می‏آید ولی افسوس و هزار افسوس بافت شهری را که از دیرین زمان به سرپنجه هنر آفرین هزاران نفر کارگر تاروپدش درهم‏شده هر تارش رنگی از زمانی دارد و هر پودش بوئی‏ از خاندانی چگونه میتوان بی‏هیچ اندیشه و درنگ از هم درید؟این کوچه‏های پیچاپیچ و خم‏درخم را که به چیزی نمی‏گیریم روزگاری گذرگاه پدران و پیشینیان ما بوده است این ایوانهای‏ شکسته و دیوارهای خمیده سالها آموزشگاه دانشیان و پیشینیان بوده.چه پیشانیها که بر خاک آستان این پرستشگاه نیمه‏ویران سائیده‏اند و چه اشکهای پاکی که در پیشگاه آن‏ نیازگاه بر خاک چکیده است ما چگونه از کنار این‏ها نمیگذریم و گاهی هم که اندکی را همان‏ را دور می‏کنند چون توده خاکروبه‏ای از سر راهشان برمیداریم؟

خیابان ره‏آورد فرنگستان نیست ما در شهرهای کهن خود بسی خیابانهای دلگشا داریم‏ خیابان زند و چهارباغ را نمیگوئیم از چهارباغ پهن و گسترده‏ای که از پیش درگاه دیوانخانه‏ شهریاران صفوی در کاشان(محل سابق تلگرافخانه)یا میدان چوگان پیشگاه باغ فین کشیده‏ بودند یاد نمیکنیم از بازارهای کهن شهر ری سخن میداریم که همه از دروازه پر است‏ (ماروی بیرونی-ریض)باندرون میرفته و در دو سوی خند ایوانها و دکانهائی‏ داشته و میانش چون بولوارهای امروزی جوی آب و درخت و سبزه بوده است یاد میکنیم که چه زیبا و پرشکوه‏ بوده است.

خیابان و گذرهای پهن همیشه در ایران بوده ولی هرگز تابع قضیه حمار نبوده است چه‏ ضرورت دارد که خیابان چون خنجر دژخیمان راست باشد و در راه خود هرچه بنای ارزنده‏ و آثار هنری است از میان بردارد.

خیابانی که رشته زرین و گوهرنشان بازار وکیل شیراز را گسسته،خیابانی که افسارگسیخته بر اندام قزوین تاخته و بازار و قیصریه و سراها و سمتهای این شهر زیبا را چون کوی مردگان‏ خاموش و غم‏آور ساخته و خون گرم برزنهای گذرگاه خود را ستمکارانه آشامیده،خیابان- هائیکه خانه‏های دلکش و میهمان‏پرور کاشان را درهم‏کوبیده و در کنار خود صدها ویرانه‏ سه‏گوش و گوش‏بریده و سرافکنده و بی‏اندام پدیدآورده مگر نمیتوانست بدست درزی هنرمند و دلسوزی بریده شود که راههای این بافته‏های هنر را بهم می‏پیوست و گل‏بوته‏های این‏ پرنده‏های زربفت را پیوند میزد؟

نگارنده بیاد دارد هرگاه از نگهداری و بازپیرائی کوی و برزنها و شهر و روستاهای‏ کهن سخن میرفت بانگ پرخاش از اینسو و آنسو برمی‏خاست(که مگر میشود بزمان گذشته باز گشت.)هیچکس چنین چیزی نمی‏گوید و هیچ دستگاهی چنین راهی پیش پای مردم نمی‏گذارد. همه میدانند که اگر کوی و برزنی در خدمات شهری محروم باشد.اگر لوله‏های آب و گاز و سیمهای برق و تلفن و آمبولانسهای زایشگاه و بیمارستان نتوانند در رگ اینگونه کویها بدوند بیگمان کم‏کم زندگی در آنها خاموش میشود باشندگان خانه‏ها را رها میکنند پیشه‏وران‏ دکانها را تخته میکنند.کوی از مردم تهی و اندک‏اندک ویران و تباه و فراموش میشود.این‏ مشکل تنها مشکل ما نیست بسیاری از کشورها هستند که آثار باارزش هنری بخش کهنه‏ شهرهایشان را گرفته هیچکدام خانه و سرای و دکان خود را رها نکرده‏اند نشسته‏اند و خردمندانه‏ اندیشیده‏اند و چاره‏جوئی کرده‏اند.ما هم باید چنین کنیم باید چاره بیندیشیم و بیش‏ از دیگران هم بیندیشیم چون بیش از دیگران داریم و دیرتر از ایشان بچاره‏جوئی نشته‏ایم‏ پیش از این گفته شد که خیابان در کنار بازار خون گرم راسته‏ها و رسته‏های آنرا دژخیمانه‏ میمکد.اکنون می‏پرسیم که برای کار و پیشه و همزیستی و آشنائی و خریدوفروش کجا بدتر از بازار است.مگر در خیابانهای پرآشوب و جوش که اتومبیلها و چرخها و بارکشها چون‏ درندگانی خشمگین در دل بیشه‏ها یله هستند می‏توان در زیر آفتاب سوزان تابستان و برف‏ و بوران زمستان چیزی خرید؟اگر بخواهیم کالائی را خریداری کنیم(اگر جائی برای توقف‏ اتومبیل گیر آید)به اطاقی سر میزنیم که شاید فروشنده آن کالا باشد و اگر نباشد جستجو میکنیم‏ تا آنرا می‏یابیم اگر خواسته دلخواه ما را نداشته باشد باید دست‏کم پانصد متر در این‏ جنگل سهم‏آور راه‏پیمائی کنیم تا دکان دیگری بیابیم که فروشنده همان کالا باشد چرا به‏ بازار نرویم که در هر رسته‏اش کالائی ویژه میفروشند سته‏هائی که همه براسته بازار پیوسته‏ است در اندک زمانی خواسته خود را می‏یابیم.فروشنده چون در کنار همکاران و همچراغانش‏ دکان دارد باید بهترین کالا را بارزانترین بها در دسترس بگذارد وگرنه بازارش درمی‏نوردد.

بقیه در صفحه 15

ورود به کشور با منصور ملاقات کرد و اظهار داشت که از طرف مولوتوف وزیر خارجه شوروی‏ پیغام دارم و مأمورم که روابط اقتصادی بین دو کشور را به اعلی درجه برسانم و موقع‏ تقدیم استوارنامه و شرفیابی حضور اعلیحضرت هم در همین زمینه مفصل اظهاراتی کرده‏ بود.شبی در هیئت دولت اعلیحضرت از من پرسیدند حالا که سفیر جدید آمده آیا نماینده‏ آنها به دارائی میآید و پیشرفتی در کار تجارت با آنها حاصل شده است؟

عرض کردم خیر.ضمنا با نهایت صداقت گفتم من احساس میکنم حضرات مثل اینست‏ انتظاری دارند و زیاد توجه به تجارت ندارند.این اظهار شاه را نگران کرده بود.بعد از رفتن معظم له منمصور گفت خوب نبود بااین صراحت به شاه گفته شود.

گفتم من عادت به دروغگوئی ندارم و وظیفه خود میدانم آنچه را که اطلاع پیدا میکنم‏ به عرض برسانم صبح روز بعد اعلیحضرت با تلفن به من فرمودند تو نماینده تجارتی‏شان‏ را بخواه و صحبتی با او بکن و باو تذکر بده که طبق قرارداد بازرگانی بین دو کشور که‏ در 5 فروردین 1319 منعقد شده و پرتو کل ضمیمه آن،لازم است مسائل مربوط به شرایط حمل و نقل و ترانزیت و تسویه حساب بین راه‏آهن شوروی و راه‏آهن ایران در کنفرانس‏ شوروی و ایران مخصوص راه‏آهن در مسکو تشکیل شود.بعد فرمودند ما میدانیم با این‏ اوضاع و گرفتاری جنگ،کنفرانس آنهم در مسکو موردی ندارد ولی میخواهم با این وسیله‏ از نظریات آنها اطلاع پیدا کنم.

من چندبار به نمایندگی تجارتی آنها تلفن کردم و خواستیم که به وزارت دارائی بیاید ولی یک روز بعنوان کسالت،یک روز بعنوان مسافرت به بندر پهلوی برای تخلیه و بارگیری‏ کشتی از آمدن به وزارت دارائی طفره رفت،من ناچار شرفیاب شدم و جریان را به عرض‏ رساندم.فرمودند تا موقعیکه کشتی‏های آنها جنس نیاورده‏اند از دادن کالا خودداری‏ کن.من به گمرکات شمال دستور دادم که از صدور جنس به شوروی خودداری کنند و به‏ نمایندگی بازرگانی هم کتبا نوشتم غافل از اینکه این عمل در زندگی سیاسی من بعد از شهریور اثر سوء بجا میگذارد.چون اشاره به قرارداد بازرگانی ایران و شوروی کردم لازم‏ است برای اطلاع خوانندگان مختصری از قرارداد را بیان کنم:

بقیه از صفحه 9

بازار آنهم بازار ایران چون نام‏آور است که نام فارسی زیبایش در جان همه زبانها چکمه‏ و یادی چنان خوش دارد که هرگاه آهنگ‏سازی بخواهد آهنگی ایرانی بسازد نام آنرا بازار ایران میگذارد.این یاد خوش را همیشه داشته باشیم و این آهنگ دلنواز را هرگز از گوش‏ جان بدر نکنیم.